

خاطره بازی با کتاب دست در دست «اخوت»

هفته کتاب و خاطراتی که کتابی بودند!

فاطمه شه‌روش
خبرنگار

در میهمان مامان ساخته مرحوم داریوش مهرجویی سکانسی است که در آن یدالله بازی حسن پورشیرازی خاطرات سینمایی اش را با آب و تاب تعریف می کند. پشت سرش روی دیوار پوستریک فیلم خودنمایی می کند. عروس و داماد هم آلبومی را ورق می زند که عکس هنرپیشه‌ها در آن چسبانده شده است. دنیایی که یدالله در آن زندگی می کند همه اش سینماست؛ ولی بقیه اعضای خانواده چندان با او همراه نیستند و درکش نمی کنند. چرا؟ چون آنها مثل یدالله عاشق سینما نیستند. خاطرات کتابی هم از آن دست کتاب‌هایی است که اگر کتاب و هر آنچه را ارتباطی با آن دارد دیوانه وار دوست نداشته باشید، درکش نخواهید کرد. احمد اخوت که در این کتاب هم نقش نویسنده و هم گردآورنده و هم مترجم را بر عهده دارد، در فصل‌های متعدد به گوشه‌وکنار زندگی خودش، نویسنده‌ها، کتاب‌ها، کتابخوان‌ها و کتابخانه‌ها سرک کشیده است. او گاه از خاطرات خودش می گوید؛ از زمانی که در دانشگاه تگزاس به عنوان کار دانشجویی و وظیفه برگشت دادن و در قفسه گذاشتن کتاب‌های امانتی را برعهده داشته و ماراتر جریان کاغذهای عجیب و غریبی که لای کتاب‌ها پیدا کرده می گذارد و از اصطلاح لای کتابی برای آنها استفاده می کند. گاه نیز با ترجمه آثاری که مربوط به کتاب‌اند، پازل خاطرات کتابی خود را کامل می کند که این ترجمه‌ها با مقدمه‌هایی از اخوت همراه است. آشنایی با دلیل انتخاب یادداشت‌ها و آماده شدن ذهنی مخاطب برای ورود به متن ترجمه شده از کارکردهای اصلی این مقدمه‌هاست. به عنوان مثال، اخوت پیش از آوردن برشی از کتاب سال سلینجرمن که در آن به لحظه‌های هیجان انگیز صحبت تلفنی ریکاف (نویسنده کتاب) با سلینجر پرداخته، می نویسد: «فراوان اتفاق می افتد که دلت بیینی... تا اینکه روزی، یک روز بهاری زیبا، سوار بر اتوبوس، چند لحظه او را می بینی که دارد در پیاده‌رو می رود و در میان جمعیت گم می شود... درست همان طور که گابریل گارسیا مارکز از دیدن اتفاقی نویسنده محبوبش همینگوی واقعاً خوشحال شد.»

هر انسان علاقه مند به کتاب و کتابخوانی در طول خواندن این کتاب ۳۴۵ صفحه‌ای بارها با موقعیت‌ها و آدم‌هایی مواجه می شود که کاملاً برایش آشنایند و با تمام رگ و پی اش به حس و حالشان پی می برد و متوجه گذر زمان نخواهد شد. قلم گیرای نویسنده و احاطه او بر موضوع نویسنده و کتاب که بر سراسر متن خاطرات کتابی سایه انداخته، باعث می شود مخاطبی که تاکنون اثری از اخوت نخوانده سراغ موتور جست و جو برود و به دنبال سایر آثار او بگردد. به علاوه با توجه به عدد ۷ درج شده در عطف کتاب و توضیحات صفحات پایانی آن پی می بریم خاطرات کتابی یک از هفت جلد کتابی است که نشر گمان تحت عنوان مجموعه زندگی نگاره‌ها منتشر کرده است؛ کتاب‌هایی که اسم نویسندگان و مترجمان آنها و جاخوش کردنشان در این مجموعه کافی است تا برای خواندنشان سر از پا نشناسیم.



فراوان اتفاق می افتد که دلت واقعاً می خواهد نویسنده محبوبت را از نزدیک ببینی... تا اینکه روزی، یک روز بهاری زیبا، سوار بر اتوبوس، چند لحظه او را می بینی که دارد در پیاده‌رو می رود و در میان جمعیت گم می شود... درست همان طور که گابریل گارسیا مارکز از دیدن اتفاقی نویسنده محبوبش واقعاً خوشحال شد

زمان آنجا ملایم بود

یک بار دیگر، شکسپیر و شرکا!

مصطفی جواهری
آموزگار

نمی شود علاقه مند به حوزه کتاب باشید و حداقل یکبار به طور جدی به تأسیس و راه اندازی یک کتابفروشی که خودتان مدیرش باشید فکر نکرده باشید. اینکه آدم کتابفروشی ساختاری را که مطلوبش است در آن پیاده کند، رؤیایی قلقلک دهنده و خواستنی است. کتاب «شکسپیر و شرکا» زندگی نگاره‌ای است که با زبانی داستانی روایت می شود؛ یعنی با اعضاء می شود حتی آن آرمانی براساس واقعیت به حساب آورد. در پاریس در دو بازه زمانی مختلف، دو کتابفروشی نام «شکسپیر و شرکا» را دیدم که کشیده‌اند. اولی همانی است که همینگوی در کتاب «پاریس جشن بیکران»، اینطور توصیفش می کند: «این کتابفروشی مکانی بود بانشاط، با بخاری بزرگی در زمستان‌ها و میزها و قفسه‌های پر از کتاب پشت و پتین و عکس نویسندگان مشهور زنده و مرده روی دیوارها. عکس‌ها به

عکس‌های فوری می مانند و حتی نویسندگان مرده هم چنان بودند که انگار زنده‌اند.» وقتی مدیر این کتابفروشی (سیلیویا بیچ) می میرد، یکی از دوستانش «جرج ویتمن»، در مقابل رود سن، کتابفروشی دیگری با همین نام تأسیس می کند تا یاد شکسپیر و شرکا همیشه زنده بماند و بازمینه‌های فکری چپ‌گرایانه‌اش به نویسندگان بی خانمان، در کتابفروشی جدید تأسیس امکان اقامت می دهد. کتابفروشی‌ای که به مرور و آهسته آهسته در طبقات ساختمان گسترش می یابد. «جرمی مرسر» که نویسنده کتاب است، جوانی کانادایی بوده که در دفتر روزنامه‌ای برای ستون حوادث، خبر تهیه می کرده است و خبرنگار جنایی محسوب می شده. در طی ماجرای ناچار به فرار سمت پاریس می شود؛ بدون هیچ سرمایه و پشتوانه‌ای. در طول پاریس گردی‌هایش با «شکسپیر و شرکا» مواجه می شود و درمی یابد که اگر به قول خودش روزنامه‌نگاری را حرفه نویسندگان سرخورده بدانیم، خودش هم تا برای ورود مرسر به شکسپیر و شرکا، کتاب

همان قدر که سرگذشت نویسنده است، معرفی جرج ویتمن، مدیر کتابفروشی نیز هست. پیرمردی کمونیست که هیچ علاقه‌ای به نظم و تمیزی ندارد. چندین شکست عشقی را تجربه کرده. همسرش از او جدا شده است و دخترش را سالهاست که ندیده است. بسیار کم خرج است و معتقد است که: «چرا با کمترین چیزهای ممکن، زندگی نکنیم و به جاش وقت‌مون رو با خانواده‌مون بگذرونیم، یا تولستوی بخونیم، یا کتابفروشی مون رو بگردونیم؟» شکسپیر و شرکا در زمینه خود، روایتی است از آس و پاس‌های علاقه‌مند به کتاب که روزگار آنها را دور هم جمع کرده و میهمان پاریس شده‌اند. پاریس در آستانه هزاره جدید. شلوغ، پرزرق و برق و دارای خرده داستان‌های متعدد در لابه‌های زیرین شهر. اسم اصلی کتاب «زمان در آنجا ملایم بود» است و مطمئن باشید در حین مطالعه این کتاب، برای انتخاب این اسم به نویسنده آفرین خواهید گفت. «شکسپیر و شرکا» مثل اغلب کتاب‌هایی که درباره کتاب و کتابخوانی و کتابخوان‌هاست، شیرین و دلچسب و معطر است.

